

مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی

معرفت‌شناسی از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته فقه و معارف اسلامی

گرایش: فلسفه اسلامی

نگارش: علیرضا رفعت

استاد راهنما: حجه الاسلام والمسلمین محمد علی مبینی

استاد مشاور: حجه الاسلام والمسلمین عسکری سلیمانی امیری

مرداد ۱۳۸۵

کتابخانه جامع مرکز جهانی علوم اسلامی

شماره ثبت: ۳۱۵

تاریخ ثبت:

۱. مسئولیت مطالب مندرج در این پایان نامه به عهده نویسنده می باشد.
۲. هرگونه استفاده از این پایان نامه با ذکر منبع بلا اشکال است و نشر آن در داخل کشور منوط به اخذ مجوز از مرکز جهانی می باشد.



تقدیم:

این اثر را به روح ملکوتی امام راحل، بنیان‌گذار انقلاب اسلامی، استاد مکیم مرموم علامه طباطبائی و اسلام‌شناس بزرگ شهید آیه‌الله مرتضی مطهری تقدیم می‌کنم.

قدردانی و سپاس:

بر خود لازم می‌دانم که از همه عزیزانی که در این اثر
ناچیز مرا یاری کردند تشکر و قدردانی کنم:
مسئولین مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، خصوصاً
مسئولین امور پایان‌نامه، دوستان و اساتید محترم
گروه فلسفه و کلام، استاد راهنما جناب مچه‌الاسلام
والمسلمین آقای محمد علی مبینی، استاد محترم
مشاور جناب مچه‌الاسلام والمسلمین آقای عسکری
سلیمانی امیری، این دو بزرگوار با ارشادات و
راهنمایی‌هایشان بنده را در این رساله مدد رساندند و از
همسر گرامی‌ام که در تایپ این رساله کمک کردند.

چکیده

این پایان‌نامه از چهار فصل تشکیل شده است. در فصل اول کلیات بحث مطرح می‌شود و با اشاره‌ای گذرا به سیر تاریخ معرفت‌شناسی در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی نتیجه گرفته می‌شود که سیر معرفت‌شناسی در فلسفه غرب به سوی شکاکیت و نسبی‌گرایی بوده ولی در فلسفه اسلامی بنای معرفت‌شناسی بر اساس معرفت یقینی و انکار شکاکیت بوده است.

در فصل دوم بحث امکان معرفت مطرح می‌شود و مکتب سوفسطایی و شک‌گرایی از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری بررسی می‌گردد و در نهایت امکان بلکه وقوع معرفت حقیقی اثبات می‌شود.

در فصل سوم ابزار معرفت از دیدگاه این دو حکیم فرزانه تبیین می‌گردد. استاد شهید مطهری بحث منابع و ابزار را به گستردگی مطرح می‌کند و طبیعت، عقل، دل و تاریخ را از منابع حساب می‌کند و حس، استدلال و برهان، تجربه و تحلیل و تجرید، عمل (تجربه و آزمون) و تزکیه نفس را از ابزار معرفت به حساب می‌آورد و علامه گرچه با این ترتیب و نظم بحث نکرده است ولی ابزارهایی را که شهید مطهری ذکر کرده است، قبول دارد.

در فصل چهارم ارزش معلومات از دیدگاه شهید مطهری و مرحوم علامه دنبال می‌گردد. شهید مطهری با بیان مقدماتی از جمله اینکه حقیقت فی‌الجمله وجود دارد، ممکن نیست یک چیز هم حقیقت بوده باشد و هم خطا، حقیقت موقت نیست بلکه دائمی است، حقیقت متحوّل و متکامل نیست یعنی امکان ندارد حقیقت یک چیز کامل‌تر شود و حقیقت مطلق است و نسبی نیست، وارد اصل بحث شده است و مطابقت علم با واقع را مورد بحث قرار می‌دهد. علامه طباطبایی به طور صریح و شهید مطهری به طور ضمنی این چنین استدلال می‌کنند که علم ذاتاً برون‌نما است، علم ذاتاً کاشف است، تصوّر علم بدون برون‌نمایی و کاشفیت محال است و تمام معلومات ما یا حسی (چه درونی و چه برونی) است یا منتهی به حس می‌شود و معلوم حسی ما با محسوس خارجی خود تنها منطبق است؛ پس یک نوع رابطه حقیقی میان صورت محسوسه و صورت متخیله و میان صورت متخیله و مفهوم کلی و میان صورت محسوسه و مفهوم کلی موجود می‌باشد. شهید مطهری و علامه از طریق دیگر که مسئله خودمعیار بودن بعضی گزاره‌ها باشد نیز، این مطابقت را قابل اثبات میدانند؛

فهرست مطالب

- مقدمه ۵
۱. درآمد سخن ۵
۲. پرسش‌های اصلی و فرعی مسئله ۵
۳. سابقه و ضرورت تحقیق ۵
۴. فرضیه‌ها ۵
۵. هدفها ۵
۶. جنبه جدید بودن و نوآوری تحقیق ۵
۷. روش انجام تحقیق ۵
۸. روش و ابزار گردآوری اطلاعات ۵
۹. قلمرو تحقیق (زمانی، مکانی و موضوعی) ۵

فصل اول: کلیات

- تبیین موضوع ۱
- سیر تاریخی معرفت‌شناسی در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی ۱
- سیر تاریخی معرفت‌شناسی در فلسفه غرب ۲
- معرفت‌شناسی در یونان باستان ۲
- افلاطون ۳
- ارسطو ۴
- رواقیون ۵
- اپیکوریان ۵
- شکاگان ۵
- نتیجه ۵
- معرفت‌شناسی در قرون وسطی (از ابتداتاقرن ۱۵) ۶
- افلوپین ۶
- آگوستین ۶
- کلیات ۶
- بویس ۷

۷..... روسلان

۸..... آبلار

۸..... راجریکین

۸..... توماس آکویناس

۹..... آکام

۹..... سیر تاریخی معرفت‌شناسی در غرب در دوران جدید

۹..... درآمد

۱۰..... در نتیجه

۱۰..... دکارت

۱۱..... اسپینوزا

۱۲..... لایب‌نیتز

۱۲..... فلسفه تجربی انگلستان

۱۲..... لاک

۱۴..... بارکلی

۱۶..... هیوم

۱۹..... معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی

۱۹..... کندی

۱۹..... فارابی

۱۹..... ابن‌سینا

۲۰..... غزالی

۲۱..... فخررازی

۲۲..... شیخ اشراق

۲۳..... خواجه نصیرالدین طوسی

۲۳..... ملاصدرا

۲۵..... ملاهادی سبزواری

فصل دوم: امکان معرفت و وقوع آن و نفی شکاکیت از نظر علامه طباطبائی و شهید مطهری

۲۸..... مقدمه

۲۸..... معرفت حقیقی

۲۸	یقین
۲۹	مطابقت
۳۰	نظریه علامه طباطبائی
۳۱	مطابقت در چهار محور مطرح است
۳۳	۳. رکن سوم واقع و نفس الامر
۳۷	امکان معرفت حقیقی وقوع آن
۳۸	دیدگاه شکاکان و سوفسطائیان
۳۸	۱. تعریف شکاکیت و سوفیسم
۳۹	۲. تمایز آن دو
۴۰	نقد و نظر
۴۲	۳. تاریخ پیدایش سوفیسم و شکاکیت
۴۲	ادله شکاکان
۴۲	خطای حس و عقل
۴۴	نقد و بررسی
۴۴	پاسخ نقض
۴۵	پاسخ حلی
۴۶	جمع بندی
۴۷	تحقیقی در مسئله خطای حواس
۵۰	انکار کاشفیت علم
۵۰	پاسخ
۵۴	انسان فقط به صورت های علمی اشیاء می رسد
۵۴	پاسخ
۵۶	۶. درهم تنیدگی اشیاء و جهل انسان
۵۷	نقد
۵۸	۷. یگانه راه شناخت اشیاء برهان و ان هم محال است
۵۸	نقد
۵۹	جمع بندی

فصل سوم: ابزار معرفت (ابزار شناخت) از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری (ره)

- مقدمه ۶۱
- منابع شناخت ۶۱
- ابزار شناخت ۶۲
۱. حس ۶۲
- ۲- استدلال و برهان و تجربه و تحلیل و تجرید ۶۳
۳. ابزار عمل ۶۴
۴. ابزار تزکیه نفس ۶۵
- تقسیمات علم به حصولی و حضوری ۶۵
- تفاوت‌های علم حصولی و حضوری ۶۷
- مصادق علم حضوری ۶۸
- ملاک علم حضوری ۷۱
- علم حضوری خطاناپذیری علم حضوری ۷۲
- شبهات در باب علم حضوری ۷۳
- پاسخ شبهات ۷۵
- ارجاع علوم حصولی به علوم حضوری ۷۹
- حقیقت علم حضوری ۷۹
- تدقیق درباره علم حضوری در محسوسات از منظر علامه طباطبایی ۸۳
- ادله ایشان برای ادعای خود ۸۳

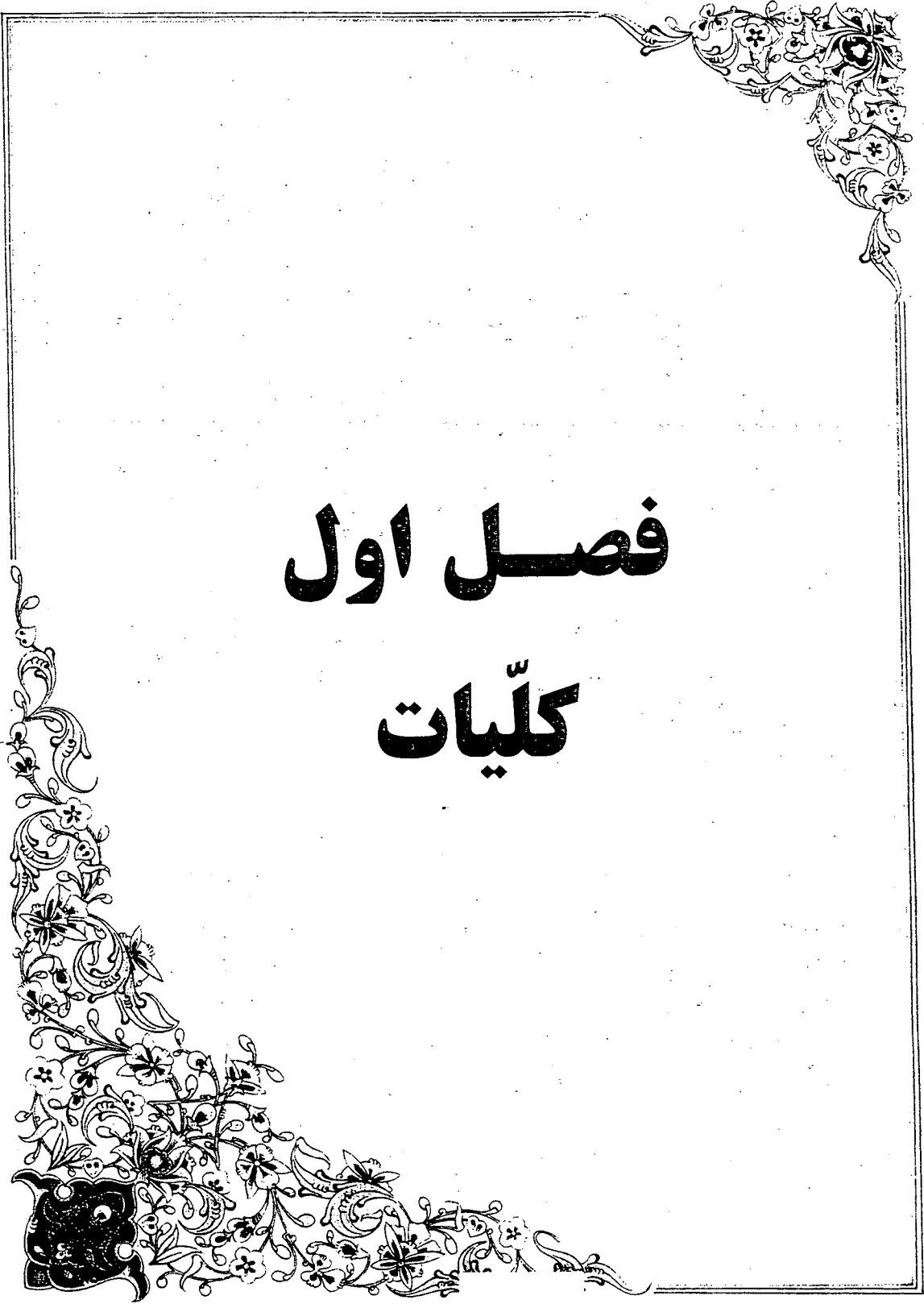
فصل چهارم: ارزش معلومات از منظر علامه طباطبایی و شهید مطهری (ره)

- ارزش معلومات ۸۷
- مقدمه ۸۷
- تعریف حقیقت در اصطلاح فلسفی ۸۷
۱. آیا حقیقت فی‌الجمله وجود دارد؟ ۸۸
۲. آیا ممکن است یک چیز هم حقیقت بوده باشد و هم خطا؟ ۸۹
۳. آیا حقیقت موقت است یا دائمی؟ ۹۰
۵. آیا حقیقت مطلق است یا نسبی؟ ۹۷

۱۰۰ نظریه علامه طباطبائی
۱۰۳ نظریه شهید مطهری (ره)
۱۰۳ دلیل دوم شهید مطهری
۱۰۷ نتیجه
۱۱۳ منابع و ماخذ

فصل اول

کلیات



تبیین موضوع

در معرفت‌شناسی مسائل متعددی مطرح است؛ از جمله اینکه ملاک صدق و کذب قضایا چیست؟ آیا اصولاً می‌توان به صدق و کذب قضایا حکم کرد و اگر می‌توان با چه معیاری می‌توان حکم کرد؟ ابزار معرفت به صدق و کذب این گزاره‌ها چیست؟ ارزش معرفتی باورها تا چه حد است؟ آیا ارزش یقینی دارند یا خیر؟ و...

به طور کلی معرفت‌شناسی علمی است که درباره معرفت‌های انسان و تعیین ابزارهای آن و ارزشیابی انواع آن و تعیین معیار صدق و کذب آن بحث می‌کند. اما آنچه در این رساله از دیدگاه دو متفکر برگزیده بررسی می‌شود، سه مسئله اساسی در معرفت‌شناسی یعنی مسئله امکان معرفت، ابزار معرفت و ارزش معلومات که در فصل‌های جداگانه بحث می‌گردند.

سیر تاریخی معرفت‌شناسی در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی

معرفت‌شناسی در یونان باستان و قرون وسطی

درآمد:

معرفت‌شناسی دارای دو سیر تاریخی کاملاً متفاوت در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی است، سیر تاریخی آن در فلسفه غرب به سمت نوعی سپتیمیسم (شکاکیت) و عدم دسترسی به مطابقت قطعی، یا قبول مطابقت نسبی است. شبهات افرادی همچون هیوم شکاکیتی را به دنبال داشت و به فلسفه‌ای همچون فلسفه کانت به نسبت فهم و عدم مطابقت حقیقی منجر شد.

ولی سیر تاریخی معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی، سیر تکاملی از حیث حل مشکلات و شبهات معرفت‌شناختی داشته است؛ گرچه معرفت‌شناسی دغدغه اصلی فلاسفه اسلامی قبل از مرحوم علامه طباطبائی و شهید مطهری نبوده است. ولی فلاسفه اسلامی به طور ضمنی در ضمن مباحث فلسفی و منطقی مطرح کرده است که جواب‌گوی شبهات و پایه‌های متقنی برای معرفت‌شناختی بوده است.

مباحثی مثل تقسیم علم به تصور و تصدیق و به حضوری و حصولی و مصادق علم حضوری و مقولات ثانیه منطقی و فلسفی و اتحاد عقل، عاقل و معقول و امثال آن مباحث راهگشایی برای دفع و رفع شبهات موجود در معرفت‌شناسی است و کوشش‌های مرحوم علامه طباطبائی و شهید مطهری (رضوان الله علیهما) و فلاسفه بعد از آن نیز بر غنای این مجموعه افزوده است؛ گرچه قدم‌های بزرگی لازم است که برای مسائل ریز و دقیق معرفت‌شناختی برداشته شود، لذا ضروری می‌نماید که به طور فشرده و گذرا به سیر معرفت‌شناسی در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی پرداخته - شود تا مقدمه‌ای باشد برای بحث‌های اصلی این رساله.

سیر تاریخی معرفت‌شناسی در فلسفه غرب

فلسفه غرب را می‌توان به سه دوره معین یونان باستان، قرون وسطی و عصر جدید تقسیم کرد.

یونان باستان

مباحث معرفت‌شناختی بطور ضمنی از همان آغاز فلسفه در یونان باستان مطرح بوده است. البته باید گفت، معرفت‌شناسی در یونان باستان و قرون وسطی در غرب به صورت ضمنی مطرح بوده است ولی در فلسفه جدید محور اصلی مباحث فلسفی قرار گرفته است به قسمی که مباحث هستی‌شناختی به صورت ضمنی درآمده است؛ لذا معرفت‌شناسی بعد از ریسانس و دکارت صورت جدیدی به خود گرفته است.

معرفت‌شناسی در یونان باستان

در آثار مورخان فلسفه، اولین کسی که در معرفت‌شناختی قدم گذاشته است پارمنیدس است، زیرا ایشان عقل را ملاک حقیقت می‌دانست در حقیقت ایشان جنبه‌ای از جنبه‌های معرفت‌شناسی را که

مبدأ و ابزار علم است. مطرح کرد و عقل را معتبر و حواس را فریبنده می‌دانست.^۱ هراکلیتوس بر خلاف پارمنیدس بر حس تأکید داشت. هراکلیتوس تغییر دائمی هر چیز را مطرح کرد و معتقد شد با وجود تغییر و دوام آن، علم ممتنع خواهد بود. چون علم باید دائمی و ضروری باشد و با وجود تغییر این خصایص تحقق پیدا نمی‌کند؛ لذا بعضی از مورخان فلسفه، تفکرات وی را مبنای شکاکیت می‌دانند.^۲ سوفسطائیان اولین کسانی بودند که منکر عالم واقع شدند، به علت تعارضات عقلی و خطای حواس.^۳

پراتاگوراس می‌گفت: انسان مقیاس همه چیز است، مقیاس هستی چیزهایی که هست و مقیاس چیزهایی که نیست.^۴ که این سخن ایشان جنبه نسبیّت در فهم را می‌رساند. گرگیاس چنین می‌گوید: اولاً چیزی وجود ندارد، اگر وجود داشته باشد قابل شناخت نیست و بر فرض شناخت قابل انتقال نیست.^۵ سقراط اولین فیلسوفی بود که در مقابل سوفسطائیان قد علم کرد و چراغ علم و معرفت را دوباره روشن کرد و خیلی محکم در مقابل موج سوفسطائی ایستاد و با روش استقراء و تعریف به علم دوستان ثابت کرد که عالم وجود دارد و می‌توان آن را شناخت.^۶

افلاطون

افلاطون شاگرد سقراط حکیم، اولین کسی بود که به طور جدی به مسائل معرفت‌شناسی پرداخت و مشکل اساسی معرفت حسی را، متغیر بودن معلوم و مدرک می‌دانست و معتقد بود که معرفت حقیقی باید کلی، ضروری و یقینی باشد. پس متعلق آن باید موجود ثابت و دائمی باشد و امور متغیر

۱. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، ص ۱۹.

۲. کاپلستون، ج ۱، ص ۶۵.

۳. عبدالله جواد آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۸۹.

۴. کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۱، ص ۱۰۶.

۵. همان، ص ۱۱۲.

۶. همان، ص ۱۲۶ و ۲۲۸.

و جزئی نمیتوان متعلق ادراک حقیقی واقع شود؛ لذا معرفت حسی را خطاپذیر و متغیر و غیر یقینی و معرفت عقل را که به امور ثابت و غیرمتغیر تعلق می‌گیرد، یقینی، کلی، دائمی و ضروری می‌دانست، لذا بدین جهت بود که مثل را (موجودات مجرد در عالم عقل) مطرح کرد. معرفت حقیقی به عقیده ایشان باور صادق موجه بود که به امور ثابت تعلق می‌گیرد و بقیه معارف در حد حدس و گمان ارزش داشت^۱ و تعریف ایشان از معرفت مورد توجه معرفت‌شناسان معاصر قرار گرفته است. ایشان معتقد بودند که حواس خطا نمی‌کند بلکه خطا در مقام تطبیق مفاهیم موجود در حافظه بر امور محسوس است.^۲

ارسطو:

ارسطو شاگرد افلاطون، بیشتر در صدد توصیف علم و تبیین پیش‌فرض‌های آن نه توجیه امکان علم و در هر علم به اصول اولیه‌ای معتقد بود که می‌توان در علم دیگری آن را تبیین کرد؛ ولی این روند باید به یک جا خاتمه یابد و به اصول بدیهی بی‌نیاز از اثبات برسیم و اصل عدم تناقض را از اصول اولیه و اصول بدیهی را تنها شکلی از شهود قابل شناخت می‌دانست. وی تصور کلیات را بر خلاف استادش (افلاطون) که ادراک مثل می‌دانست، کار ذهن که تجرید و انتزاع است به حساب می‌آورد.^۳

ارسطو با نوشتن و خلاقیت منطق، بر اصلاح شیوه‌های اندیشیدن و تفکر تأکید داشت. یعنی با صحیح و درست اندیشیدن و استفاده از اصول اولیه علوم و بدیهیات، رسیدن به حقیقت را، امری ممکن می‌دانست.

۱. همان، ص ۱۷۱-۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۷۶.

۳. همان، ص ۳۳-۳۴.

رواقیون:

رواقیون، تجربی مذهب و حس‌گرا بودند و نه کلی مثل افلاطونی را قبول داشتند و نه کلی مفهومی ارسطو را، بلکه معرفت را شناسای اشیاء جزئی می‌دانستند، البته به نوعی به اصالت عقل هم قائل بودند و نیز به شهود به عنوان ملاک صدق معتقد بودند.

اپیکوریان:

اپیکوریان حس را مبنای شناخت و معرفت می‌دانستند و علم حاصل از آن را یقینی‌ترین علم به حساب می‌آوردند و بدین علت ریاضیات را بی‌اعتبار می‌دانستند.

شکاگان:

شکاگان خطای حواس و عقل را دلیل و حجت بر عدم اعتماد آن‌ها می‌دانستند. بعضی از آن‌ها یقین را نفی می‌کردند و بعضی دیگر آن را غیر ممکن می‌دانستند و سیر تاریخی‌شان از قبل از میلاد شروع شد تا قرن ۲ بعد از میلاد توسط اگریپا (قرن اول) و سکتوس امیرسکوس (قرن دوم) ادامه داشت.^۲

نتیجه:

معرفت‌شناختی در یونان باستان با سؤال‌هایی شروع شد. به صورت متنوع و مختلفی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت و روز به روز شبهات، سئوالات، پاسخها و راه‌حلهای صورت منسجم‌تری به خود گرفت و مباحثی هم چون امکان معرفت، مبدأ ادراکات و میزان مطابقت با واقع به نحوی مطرح بوده است.

۱. کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۱ ص ۴۴۳-۴۴۴.

۲. همان، ص ۲۶۱-۲۶۳. ش

۳. همان، ص ۴۷۴-۴۷۶.

معرفت‌شناسی در قرون وسطی (از ابتدا تا قرن ۱۵)

بحث اصلی در قرون وسطی، بحث درباره کلیات و نحوه وجود آنها بود؛ ولی به مباحث دیگری همچون مبادی ادراکات و یقین نیز پرداخته شد.

افلوپین:

در قرن سوم بعد از میلاد از افراد برجسته مکتب نو افلاطونی بود که در حوزه معرفت‌شناختی نکات مهمی را مطرح کرد.

ولی برای ادراک سه مرحله قائل بود.

۱: ادراک حسی - ۲: فهم - ۳: عقل

مرحله اول فقط حس است و مرحله دوم استنتاج و استدلال است. خرد و عقل بدون تفکر حقایق جدا از هم دیگر را واحد و در واحد کثرت را می‌بیند و مرحله بالائی اینها شهود است.^۱

آگوستین:

آگوستین (۳۵۴-۴۳۰) علم به نفس را مشمول هیچ یک از شبهات شکاکان و سوفسطاییان نمی‌دانست و آن را یقینی‌ترین علم به حساب می‌آورد و قضایای ریاضی را بدیهی و غیر قابل تردید می‌دانست و معرفت حسی را به دلیل متغیر بودن متعلق آن، علم حقیقی نمی‌دانست. وی در علم و شناخت از خود شروع کرد و علم به خود و حالات نفسانی را غیر قابل تردید قلمداد می‌کرد و این جمله که (شک می‌کنم پس هستم) از جملات ایشان است.^۲

کلیات:

یکی از مباحث مهم در قرون وسطی، بحث در حوزه کلیات و منشأ آنها بود. یعنی آیا کلیات همان مشاهده مثل است که افلاطون می‌گفت، یا انتزاع مفاهیم عقلی و کلی است که ذهن انجام

۱. همان، ص ۵۴۱-۵۴۲.

۲. یوسوف کرم، تاریخ الفلسفة اليونانية فی القرن وسطی، ص ۳۲.

می‌دهد و ارسطو بدان معتقد بود؟ یا اصلاً نه مصداق و نه مفهوم بلکه کلیات الفاظ عامی هستند که برای تعدادی از مصداق در نظر گرفته شده است و علاوه بر مفاهیم جزئی ذهنی و مصداق خارجی‌شان، الفاظ عام و مفهوم دیگر یا مصداق‌های دیگری برای کلیات یافت نمی‌شود مثل سکه است که بر اثر مرور روزگار تمام مشخصاتش پاک شده است و فقط سکه ماندی باقی مانده است که بر هر سکه‌ای قابل حمل است. به عنوان مثال: معنای کلی چیست؟ یک مفهوم کلی ذهنی، یا یک حقیقت عینی خارجی (مثل افلاطونی) که مورد مشاهده نفس انسان قرار می‌گیرد، یا یک لفظ است که برای مصداق آدمیان وضع شده؟

در قرون وسطی سعی بر این بود که به این سؤال پاسخ داده شود. پاسخها متفاوت بود که در سه

دیدگاه عمده مطرح شده بود:

۱: اصالت واقع و رئالیسم (کلی واقعیت عینی مجرد است = مثل افلاطونی)

۲: اصالت معنی و ایده‌آلیسم (قبول مفاهیم کلی = نظریه ارسطو)

۳: اصالت تسمیه (پذیرفتن الفاظ عام که بر مصداق وضع شده است).

بویس:

بویس (۵۲۵-۴۷۰) اولین کسی است که کلیات را صرف الفاظ می‌دانست! البته در موردی سعی

می‌کرد که مشکل کلیات را از طریق نظریه ارسطو حل کند.^۱

روسلان:

روسلان (۱۱۲۰-۱۰۵۰) م معتقد بود که فقط جزئی در خارج موجود است و کلیات چیزی جز

اصوات و الفاظ نیست.^۲

۱. همان، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۸۲-۸۳.

آبلار:

آبلار (۱۱۴۲-۱۰۷۹) کلیات را تا اندازه‌ای تابع ذهن می‌دانست. و مفاهیم کلی را مفاهیم انتزاعی از اشیاء خاصی و با توجه به صفات آنها می‌دانست یعنی کلیات را مفاهیم ذهنی و حاکی از واقعیات عینی به حساب می‌آورد.

آنچه در نظریات مربوط به مفاهیم کلی حایز اهمیت است، یعنی اگر کسی کلیات را صرف الفاظ بداند و مفاهیم کلی را انکار کند، دیگر هیچ قواعد فلسفی و علمی را نمی‌تواند بپذیرد، زیرا همه قضایا، خارجی یا شخصی می‌شوند و یا ناظر بر افراد معین خواهند بود و قضیه حقیقه که پایه همه علوم و قواعد علمی و فلسفی است بی‌مصدق خواهد ماند و فلسفه و علم قواعدشان مخدوش خواهند شد؛ لذا بحث درباره کلیات خیلی مهم و با ارزش است.

راجریکن:

راجریکن (۱۲۹۴-۱۲۱۴) م یک فرد معتقد به اصالت تجربه و حس بود. وی ابزار معرفت را سه چیز می‌دانست:

۱: نقل، ۲: استدلال، ۳: تجربه، و تجربه را به یک معنی اصل قرار می‌داد و قضایای ریاضی را به

دلیل تجربه، روشن و بدیهی به حساب می‌آورد.

توماس آکویناس:

توماس آکویناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵) م تعقل را متوقف بر احساس می‌دانست، یعنی ابتدا حواس با خارج ارتباط پیدا می‌کند و سپس مفاهیم خیالی ساخته می‌شود و در نهایت عقل مفاهیم کلی را انتزاع

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۳۱-۱۴۱.